

داشته. درخت بلند در هشرخان نیست. بازی لی برت بود. حکایت هان و پاریس می کرد. ایشل که به شکل مردی بود اسباب مضحکه غربیی شده بود. اوایل لابل خیلی از خود راضی بود، لیکن تعریفی نداشت. حرکاتش خنده داشت. در اکت ۱۶ اول رفتیم میان باغ گردش کردیم بعد از اکت دوم برخواستیم نیمساعت به نصف شب مانده منزل آمدیم.

#### چهارشنبه شانزدهم رجب و ۱۱ مه ماه:

صبح حمام رفتیم. آب کثیفی داشت. تعجب کردم. این همه مواز کجا داخل آب آمده بود امروز آفتاب گرم و هوا صاف است. یک تلگراف به جهت علی میرزا حاکم همدان گفته شد. کنیاز توماف عکس خود را به یادگار آورد. فردا به تفلیس خواهد رفت. در ساعت هفت کالسکه نشسته به کنار رودخانه ولگا آمدیم. اعیان و جمعیت شهری آمده بودند. به کشتی الکسندر دوم که برای امپراطور سابق ساخته بودند، داخل شدیم. کشتی بسیار خوبی است. در سالن و اطاقها چراغهای الکتریک روشن است. خیلی خوب روشنی دارد. از اعیان شهر و بس امیرال و بس کورنور در سر سفره حاضر بودند. بعد از شام بیرون سالن آمدیم. جمعیت زیادی از زن و مرد هشرخان ایستاده بودند. دو ساعت از شب گذشته، کشتی حرکت کرد. با اهل آنجا وداع گفته، روانه شدیم. چراغهای شهر روشن بود. دورنمای بسیار خوبی به نظر می آمد. شب در راحت بودیم.

#### پنجشنبه هفدهم رجب و ۱۲ مه ماه:

امروز کشتی در روی رودخانه ولگا به طرف شمال حرکت می کند. اطراف رودخانه مسطح است. آبادی و درخت گاه گاه به نظر می آمد. لتکا و کرجی زیاد هم روی آب حرکت دارد، می آیند و می روند. در بعضی کرجیها ماهی صید می کردند. یک دو کلاغ

۱۶- اکت act به معنی پرده در نمایش است. اینجا منظور فاصله استراحت بین دو پرده است

سیاه [را] روی هوا با تفنگک زدیم. باد سردی از طرف شمال می وزید که حرکت کشتی باعث ازدیاد آن بود. دوساعت از ظهر گذشته، از قریه کراس یار گذشتیم. پهنای رودخانه ولگا خیلی زیاد است. گلوله تفنگک آن طرف را نمی زند. به چرنایار رسیدیم. کولونل تلگراف به مسکو کرد. کشتی ایستاد. سه چهار نفر از اهل این قصبه به کشتی آمدند. حاکم آنجا پیرمردی بود. دو نفر اهل نظام هم داشتند. اهل قصبه نزدیک آمدند. زن ها لباس پتی روسین پوشیده اند. یک نفر دختر حاکم با این لباس دختری داشت<sup>۱۷</sup>، به نظر خوب می آمد کمربندی از پارچه قرمز داشت که پشت سر گره زده سلامه آن آویخته بود و از جلو پارچه پهنی سفید مشبک آویخته داشت که قبای آن عالی می نمود<sup>۱۸</sup>، با موی زرد و اندام سپید رفتار خوبی داشت. عیبی که داشت صورتش کک و مک بود. مردها با چکمه بلند و پیراهن قرمز و کلاه پهن کوچک بودند. شب در مقابل ساریقین<sup>۱۹</sup> چهار ساعت کشتی توقف کرد.

#### جمعه هیجدهم رجب و ۱۳ مه ماه:

در ساعت هفت کشتی از ساریطین حرکت کرد. وقت حرکت بیدار شدم. شهر در کنار راست ولگا جای بدی واقع است. در تابستان گرم و بد هوا خواهد بود. چندی بیست که آماده شده است. راه آهن از این شهر به مسکو هست. کنار دست چپ قریب سی ذرع از رودخانه ارتفاع دارد. در ساعت ده به شهر دوبفکا رسیدیم. چند دقیقه کشتی ایستاد. قریب به ظهر در سر میز کشتی بزرگی رو به جنوب می رفت. کمپتان مذکور ساخت که این کشتی ژان... ۲۰ در رودخانه ولگا کشتی از این بزرگتر نیست. متعلق به کمپانی قفقاز مر کوری است. با دوربین

۱۷- متن: دختری که داشت

۱۸- متن: آن آلی می نمود

۱۹- متن: ساریقین و ساریطین هر دو آمده است

۲۰- یک کلمه خوانده نشد

آن را<sup>۲۱</sup> تماشا کردم. قریب به ساعت پنج از قصبه کموشین گذشتیم. قدری ایستادیم. حاکم شهر و جمعی دیگر به کشتی آمدند. کولونل آنها را معرفی کرد، در این کناره دست چپ زمین بلند شده است. قصبه مزبور در بلندی واقع است و تا به کنار رودخانه پله پهنی می خورد، لکن دست راست زمین مساوی رودخانه و هموار است. یک نفر ژان تیونم و لاشامیر از جانب حکومت سارتف اینجا داخل کشتی شد، معرفی کردند. جوان خوش هیئت به نظر آمد که سینه پهن و کمر باریک او بر جوانی و قامتش افزوده بود. موجب حیرت شده، بعد از صرف غنا که هر یک در اطاق خود مشغول استراحت شدند، دیده بودند جریقه و قبای او در سینه فنرها داشت که باعث نمایش پهنای سینه و باریکی کمر او بود.

شنبه نوزدهم رجب و ۱۴ مه ماه:

شهر ساراتف و دامنه های خارج شهر با درخت و عمارت آن نمایان بود در ساعت نه کنار شهر مزبور پیاده شدیم. موسیو زوبف حاکم و کنت سی شف سر کرده نظامی و اعیان و اشراف شهر در کشتی ما آمدند، همراه شدند. از پلدها بالا رفته از میان جمعیت زیادی گذشتیم. با حاکم به کالسکه سوار شدم. شهر در بلندی واقع است. به هتل و لاکتیال رسیدیم. در جلو هتل یک فوج نظامی ایستاده بودند. با آنها اظهار مهر بانی کرده، ایستادیم. در جلو ما مشق خوبی کردند. داخل هتل شدیم. در بالکن که به گل و ریاحین مزین بود، آمدیم. جمعیت شهر در میدان جلو هتل ازدحام زیادی داشتند. در آن میدان موزه تازه بنا کرده اند. مشغول بنائی بودند که بناهای آن قریب دو ذرع از زمین بالا آمده بود. قریب به ظهر در سر میز رفتیم. موسیو زوبف مرد عاقل دانشمندی است. به<sup>۲۲</sup> ایتالیا علاقه کلی دارد، مدتی در آن صفحات بوده اند. تازه به این دست مأمور شده اند.

۲۱- متن: او

۲۲- متن: در

از اقسام میوه در سر میز پرتقال خوبی بود موسیو زوبف با کارد و چنگال پرتقالی را به طوری برید و مغز آن را از پوست جدا نمود که دست او آلوده نگردید، بعد از ناهار در عمارت با دوربین مشغول تماشای مردم بیرون بودیم. در شام کنت و حاکم و جمعی بودند، بعد از شام در را کس هال به تماشاخانه و آتشی بازی و موزیک دعوت شدیم. جناب موسیو زوبف همه جا همراه بود. در این بلندی رودخانه ولگا نمایان است. دور آن ایوان اطافی از چوب مهیا کرده، دیوار آن را از قالی کشیده به گل معطر و برگ خوب آرایش داده بودند. بستنی و میوه و انواع تنقلات حاضر کرده بودند. از آنجا به تماشاخانه رفتیم. دخترهای روسی در آنجا خوانندگی کردند. پس از آن شخصی بوضع روسی رقص کرد. یک نفر هم حقه بازی<sup>۲۳</sup> نمود. پس از ختم مجلس برخواستیم به بالکن آمده در کنار رودخانه ولگا آتشی بازی کردند. موسیو زوبف در ضمن صحبت می گفت که اهل روس رنگ قرمز را بزرگ و خوب می شمارند. مثلاً می گویند فلان چیز قرمز یعنی اعلی. مثل اینکه آن دختر قرمز است یعنی خیلی خوب است. ساراتف زبان تاتار سابق است، که به ترکی «ساری» به معنی زرد است کو کارد که روس ها در کلاه دارند رنگ زرد و سیاه است. این رنگ اصلی دولت روس است. بعد از اینکه الکسندر اول به پاریس داخل شد، رنگ سفید که علامت پادشاهی بوروبون بود در کو کارد، روس قرار داد. روس ها کو کارد را از آلمان ها اقتباس کرده اند. بعد از تماشای آتشی بازی و گردش میان زن و مرد که در این بالکن جمعیت کرده بودند<sup>۲۴</sup> سوار کالسکه شده، از کسوجه ها که به چراغ گاز روشن بود، عبور نموده، در ساعت دوازده به کار آمدیم. موسیو زوبف و کنت بتی شف و اعیان شهر همه بودند. اطاقهای خوب در این کار بود. به حاکم و ژنرال وداع گفته، از آنجا به کالسکه بخارنشسته، راه افتادیم.

۲۳- منظور شعبده بازی است

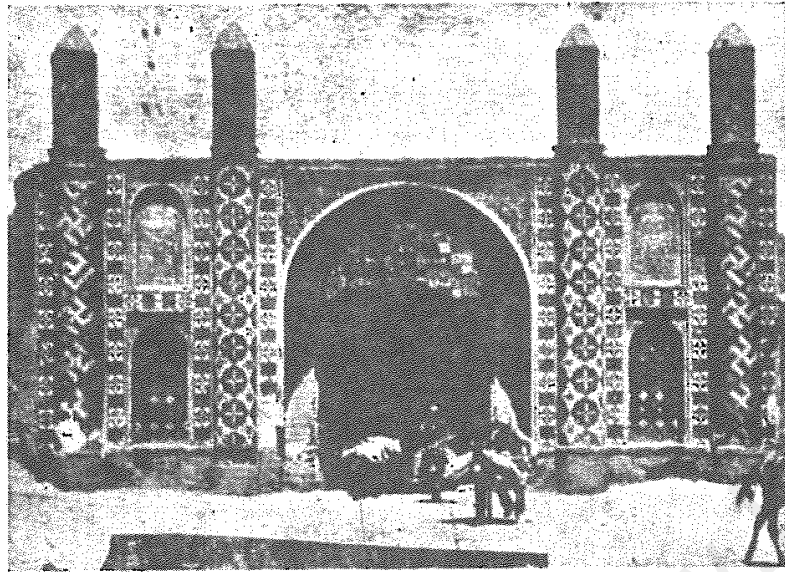
۲۴- متن: که جمعیت در این بالکن کرده بودند.

یکشنبه بیستم رجب و پانزدهم مه ماه:

از دیشب الی حال در راه آهن مشغول طی کردن راه می‌باشم، از مملکت ساراتف به ولایت تامینف رسیدیم. زمین‌ها سبز و خرم، حاصل این مملکت بیشتر گندم است. از دهات و آبادی‌های بسیار گذشتیم. در شهر تامینف کالسکه ایستاد، حاکم شهر که شامبلان اعلیحضرت امپراطور است به واگان ما آمدند. و خبر گذشتن عین تاجگذاری را رسانید. و مژده می‌داد که به خوشی گذشت. باعث خشنودی همه گردید. این کالسکه آهن کار ملحیک و خوب ساخته شده است. اشتغال ما بسیار به تماشای صحرا و آبادی‌ها بود. ساعتی هشت فرسخ بیشتر طی نمی‌کرد. شب از شهر زیاران گذشتیم. قبل از وقت از حاکم آنجا عذر پذیرائی را خواستیم. چون در ساعت دوازده ما می‌رسیم، موقع زحمت دادن شما نیست. لیکن اهل شهر دره‌وقع رسیدن اینقدر هورا فریاد کشیدند که از خواب بیدار شدیم.

دوشنبه بیست و یکم رجب و شانزدهم مه ماه:

در ساعت شش بر خاسته<sup>۲۵</sup> لباس پوشیدیم. در ساعت نه بکار زیاران شرقی مسکو ترن مخصوص ایستاد. و میرزا اسدالله خان وزیر مختار و میرزا محمدعلیخان معین‌الوزراء با اجزاء خود اینجا رسیدند. داخل کالسکه شدند کولونل کلا دیشف مهماندار گفت شاهزادگان منتظرند، از واگان پائین آمدیم. گرانند<sup>۲۶</sup> دوک ولادمیر برادر اعلیحضرت امپراطور پیش آمد، دست داده، احوال پرسی کرد. اظهار خوشنودی نمود. گرانند دوک الکسی گرانند دوک پال، گرانند دوک تزار برادرهای اعلیحضرت امپراطور، گرانند دوک نیکلا و دو پسر او نیکلا و پطر گرانند دوک میشل و چهار پسر او میشل، نیکلا، ژرژ و الکساندر و شاهزادگان دیگر که هفده نفر بودند، همه با لباس رسمی افواج خود با نشان و حمایل سنت‌انور تشریف داشتند. با هر یک که گرانند



قزوین : دروازه قزوین

۲۵- متن: برخواست

۲۶- در سراسر متن گران آمده است

دوك و لادمير اسم می برد و آشنا می نمود، دست می دادم. و احوال -  
پرسی شد. پرنس دالکور کف حکمران مسکو را معرفی فرمودند. دست  
دادم. بعد اجزاء سفارت کبری را که همه با لباس رسمی بودند به  
گراوند دوك و لادمير معرفی کردم. پس از آن از جلو فوجی که در  
کار صف کشیده بودند گذشته، سه نفر کردوین نطق نمودند. پیش فنگگ  
نموده بعد از کار بیرون آمده [بد] کالسکه نشسته به عمارت اسکار -  
یاتین که برای سفارت معین شده بود آمده، در بالای پله عمارت جناب  
واران سفداشکف وزیر دربار که از مخصوصین وزرا است، بسا  
ژنرال ریختر ایستاده بودند. با آنها دست داده، احوال پرسی نموده،  
مرا به اطاق و منزل خود دلالت نموده، مراجعت نمودند. پرنس  
میچکف در این وقت رسید. این عمارت از خانه های ۲۷ خوب مسکو  
است. درهای آن به تورسکوی بولوار باز می شود. خیابان خوبی است.  
در ساعت یازده کالسکه نشسته بعد از پانزده دقیقه راه به عمارت  
کرمین داخل شدیم. چون روز قبل روز تناجگذاری بود، امروز  
جهت بسیاری از گروه مختلف برای تهنیت جمع شده بودند. از  
اطاق های بزرگ سنت ژرژ و سنت الکساندر گذشته، همه اطاقها پر از  
مردم بود. انواع لباس ها و اونی فرمها دیده می شد. در اطاق آخر  
بقدر بیست و یک نفر سواره نظام از جوان های خوب با اسلحه و لباس  
سفید شهیر در دست قر اول بودند. در ۲۸ هر اطاقی دو نفر ازین سواره  
نظام در دو طرف در با شهیر برهنه ایستاده بودند. یک نفر عرب  
سیاه چرده با لباس عربی - مصری در آخرین را باز کرد که اعلیحضرت  
امپراطور و امپراطریس تنها رو بروی در وسط اطاق ایستاده بودند.  
اعلیحضرت امپراطور پیش آمده، دست مرا گرفتند، اظهار التفات  
فرمودند. از دریا و گزارشات راه استفسار فرمودند. من بعد از اظهار  
مراسم شکر گذاری و خوش گذشتن سفر، خدمت و ماهوریت خود را  
در تهنیت تاجگذاری از جانب معالجوانب همایونی مفصلاً به فارسی

۲۷ - متن: خانها

۲۸ - متن: درب

عرض نمودم، میرزا علیخان ترجمه کرد. و نامه همایونی را رساندم.  
اعلیحضرت امپراطور اظهار محبت و خوشنودی و دوستی خود را  
نسبت به من فرموده، از اجزاء سفارت فردا فرد اسم برده، با هر يك  
اظهار التفات فرمودند. اعلیحضرت امپراطور از سفر سابق ده سال  
قبل که در رکاب اعلیحضرت شاهنشاهی در لندن در مجالس  
مهمانی اعلیحضرت امپراطور که آن وقت ولیعهد دولت روس بودند،  
تشریف داشتند. در سر میز در خدمتشان نزدیک بودم. شناسائی سابقه  
خودشان را اظهار فرمودند. اعلیحضرت امپراطور لباس ژنرالی ۲۹  
پوشیده، کلاه قزاقی از پوست سیاه در سر داشتند. و لباس سبز ناشی  
از ماهوت با چکمه بلند از چرم براق داشتند. اعلیحضرت امپراطریس  
لباس سفید پوشیده، جواهری که یاقوت کبود تخم های آن بود،  
زده بودند. تا من بیرون آمدم، نامه اعلیحضرت شاهنشاهی در دست  
اعلیحضرت امپراطور بود. پس از آن مرخص شده، بیرون آمدم.  
همراهان را به منزل فرستادیم. با کولونل به دیدن شاهزادگان عظام  
که قبل از من به مسکو آمده بودند، رفتیم، کمتر ملاقات واقع شد.  
هر جا کارت نوشته گذاشته به منزل آمدم. شب در دعوت حضور  
امپراطور موعود بودیم، در این اطاق آخر که روز اول شرفیاب  
شدیم، امشب از در ۳۰ دیگر داخل شدیم. شاهزادگان روس و خارجه  
اغلب آمده بودند. گرانددوك میشل پسرهای خودشان را ثانیاً معرفی  
نمودند. شاهزادگان خارجه هر يك دست داده، آشنائی می دادند.  
شاهزاده خانم های روس هم هر يك دست داده آشنائی دادند اعلیحضرت  
امپراطور و امپراطریس در این اطاق داخل شدند. و به جمع مهمانها  
دست داده، احوال پرسی کردند. سوای وزیر دربار داران سف در این  
اطاق کسی نبود. و او به هر يك از شاهزاده گان شاهزاده خانمی را  
که باید دست گرفته رقص نماید، می نمود. بعد امپراطور و امپراطریس

۲۹ - متن: ژنرال

۳۰ - متن: درب

و شاهزادگان داخل اطاق‌های دیگر شدند، و از میان جمعیت و مهمان‌های زیادی که دعوت شده بودند، می‌گذشتند، تا به اطاق آخر کراتوی تاماپالا، تا قدری مکث کرده، دوباره مراجعت می‌شد تا به اطاق اول می‌رسیدیم. آنجا بعد از چند دقیقه توقف، ثانیاً معاودت می‌نمودند. و از میان جمعیت که در اطاق‌های دیگر پر بودند گذشته در اطاق آخرین باز مراجعت می‌شد. در این آمد و رفت با مردم اظهار مرحمت و مهربانی می‌فرمودند. تا شش بار این رقص را پل‌تر می‌گویند. بار ششم در اطاق اول امپراطور و امپراطریس به شاهزادگان دست داده خداحافظ [ی] فرمودند، [و] به منزل رفتند. قریب به نصف شب بود که به منزل معاودت شد چراغانی امشب به عالی درجه بود در تمام شهر.

#### سه‌شنبه بیست و دوم رجب و هفدهم مه ماه:

بقیه بازدید شاهزادگان را امروز رفتیم، در ساعت شش به شام و دعوت اعلیحضرت امپراطور به کرملین رفتیم. موعودین منحصر به شاهزادگان روس و خارجه بودند. اعلیحضرت امپراطریس امشب با من خیلی صحبت فرمود. با گراند دوک الکس و پرنسس وراخیلی صحبت شد. در اطاق دیگر سه ماهی بزرگ آزاد از رودخانه ولگا گرفته آورده بودند، در میان حوض کوچک در وسط اطاق گذاشته بودند، بعد از ساعتی صحبت و گردش اعلیحضرت امپراطور با هر یک دست داده، خداحافظ فرمودند.

به منزل مراجعت شد، در ساعت هفت ونیم به دعوت بال‌خانه حکمران مسکو پرنس دالقرور کف رفتیم. جمعیت خیلی بیش از گنجایش مجلس بود، عبور در اطاق‌ها به صعوبت می‌شد. اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان همه آمدند. اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان همه رقص کردند. تماشا کردیم. چراغانی آنشب تعریف و توصیف داشت. نصف شب مراجعت شد، قدری کسالت داشتیم.

#### چهارشنبه بیست و سوم رجب و هیجدهم مه ماه:

این چند روز دید و بازدید بسیار شد از شاهزادگان روس و خارجه و معتبرین و صاحب‌منصبان و اعیان روس. برادر اعلیحضرت امپراطور اطریس تشریف آورده با مسیو کرس وزیر دول خارجه قدری صحبت شد. حاکم هشرخان را دیدم، اروسف که در ایام شاهنشاه مرحوم در ایران بوده است، دیدم. چون من در منزل بودم با اینها ملاقات شد و صحبتی کرده با هر یک چند دقیقه نشسته بعد رفتند. در ساعت هفت و ربع به گراند تاتر تماشاخانه بزرگ که تمام شاهزادگان و سفرا و اعیان روس همه با لباس تمام رسمی موعود نموده، رفتیم. اعلیحضرت امپراطور با همه دست داده، احوال‌پرسی فرمودند. من نزدیک دوشش و دمبورغ نشسته بودم. تماشای بسیار خوبی شد. امشب تماشاخانه زینت عظیمی داشت. باله بسیار غریبی بود که زایدالوصف تعریف داشت. انواع لباس و رقص ملل روسیه را نمودند. در این تماشای شب و روز پرده‌های بسیار خوب می‌نمودند. پرده آخر موجب حیرت همگی بود. آفرین‌ها گفتند. دست‌ها زدند. تعریف امشب را از تحریر عاجزم.

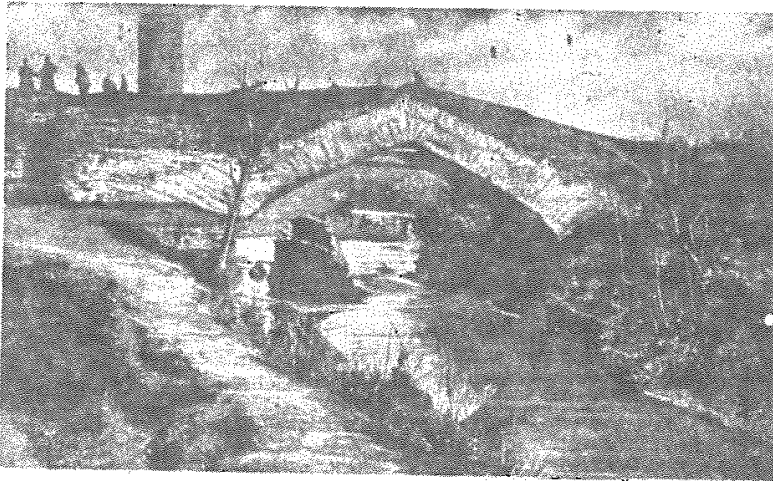
#### پنجشنبه بیست و چهارم رجب و نوزدهم مه ماه:

قدری کسالت باقی است. کولونل صورت کتابچه دید و بازدید و کارت شاهزادگان را آورد. در ساعت شش خدمت اعلیحضرت امپراطور به شام دعوت داشتیم. با کولونل رفتیم. بوضع سابق در اطاق کوچک اول داخل شدیم. از آنجا امپراطور دست امپراطریس را گرفته و هر یک از شاهزادگان چند نفر از خانم‌ها راهمراهی کرده به اطاق طاقی قدیم سر میز آمدند. آن شب از کشیش‌ها و علمای مذهب وعده خواسته بودند. قریب به سیصد نفر در سر میز بودند. موزیک بطوری بود که مجال گفتگو کمتر شد. بعد از شام همانطور برگشتم. اعلیحضرت امپراطور با هر یک دست داده، بونسوار فرمودند. و هر کس به خانه برگشت امشب در مجلس بال مارشال دلانسی مسکو

مهمان بودیم. من بواسطه خستگی و کسالت کولونل را فرستادم  
عذرخواهی کند، و بریلنسکی اسم اوست.

جمعه بیست و پنجم رجب و بیستم ۴۰ ماه:

امروز اعلیحضرت امپراطور به بازدید من تشریف آوردند.  
هوای مسکو این چند روز بسیار خوب و گاهگاهی هم باران می-  
بارید. پرنس الکساندر در بین چند دقیقه آمده نشسته، صحبت نمودند.  
این وضع دپدن و بازدید رسمی است در خارجه. [و] بسیار خوب  
و پسندیده. کسی که به مملکتی وارد شد، به منازل اشخاصی  
که هم شان او و از خانواده سلطنت است با یک نفر آجودان و یا  
مهماندار سوار کالسکه شده، می رود. از قاپوچی و پیشخدمت در<sup>۳۱</sup>  
از آجودان سؤال می کند، صاحبخانه منزل است و می توان [او را]  
ملاقات کرد؟ پیشخدمت می رود و مراجعت می کند. یا حاضر است و  
میل ملاقات کرده، شما داخل می شوید. از پنج الی ده دقیقه نشستن  
زحمت خواهد نمود. یا نیست و یا معذور است. مثل اینکه درسفره  
است یا رخت نپوشیده یا حمام است و غیره، پیشخدمت می گوید نیست  
یا مشغول است اگر هم شان است و خیلی محرم است، کارت اسم خود  
را نوشته به قاپوچی داده، در کمال خوشوقتی مراجعت خواهد نمود.  
اگر از همسران و بزرگان نیست، آجودان شما سوار شده، کارت برده  
در خانه او می گذارد. و مراجعت می کند. و اگر شما از شاهزادگان  
نباشید و به مرتبه پست تر باشید، همینکه قاپوچی می گوید صاحبخانه  
نیست یا معذور است، از کالسکه پیاده شده، در کرباس خانه کتابچه  
و قلم و دوات موجود است اسم خود را در کتابچه خواهد نوشت.  
گاه می شود مرد بزرگ هم محض پاس احترام و کوچکتری، پیاده  
شده اسم خود را<sup>۳۲</sup> در کتابچه صاحبخانه ثبت می نماید بازدید را  
فردای آن روز یا پس فردا اگر عذر موجهی ندارد باید بهمین قسم



پل قدیم رشت بر سر راه انزلی

۳۱- متن: درب

۳۲- متن: هم اسم خود را پیاده شده.

بنماید. این رسم بهترین رسم‌ها است. در اوقات معینه تولد یا اسم‌گذاری یا موقع تهنیت بهمین نحو معمول است. در عمارت امپراطور برای شاهزادگان یکنفر پاژمعین بود که در اوقات مهمانی در اطاق‌ها همراه است. و در سر میز پشت سر حاضر است. هر چه می‌خواستند می‌داد، اینسون صورته‌جلس سازی را که نوشته بودند، یا کارت را به او می‌توان داد که درب در به پیشخدمت شما برساند. بشقاب که خالی می‌شد، برمی‌داشت به او خدمت رجوع می‌شد. برای خانم‌ها در رفت و آمد دنبال زیرجامه که به زمین کشیده می‌شد، برمی‌داشت و اگر روی هم می‌افتاد صاف می‌کردند. خانم‌های معتبر سه پاژ و دو پاژ داشتند. مدرسه پاژها در سن پترزبورغ مدرسه معتبری است، که تعلیم علوم لازم می‌دهند و این پاژها افراد نجبا و معتبرین می‌باشد. همه کس را داخل آن مدرسه نمی‌کنند. و از اینجا به مراتب و مناصب عالیه ترقی می‌نمایند، در اوقات اعیاد و مهمانی‌های بزرگ در عمارت امپراطوری پیشخدمتی می‌کنند و بهر مهمانی مواظبت دارند. به آنها باید انعام و احسانی کرد و نشان داد. چنانچه من دادم. چگون روز اسم‌گذاری پرنسس الکسی برادر امپراطور بود، به دیدن رفتیم. به کلیسا رفته بود. کارت گذاشته برگشتم. در ساعت يك و نیم برای گردش و تماشای مسکو به پطرورسکی پارک<sup>۳۵</sup> از آنجا به پطرورسکی رویانسکی پارک رفتیم. که آکادمی آنجا است. باغ خوبی دارد. درخت‌های خوب داشت. از جمله سیلور که به کاج شبیه است. خیلی درخت قشنگی<sup>۳۳</sup> است. و همیشه سبز است. و دیگر درخت‌ها و دریاچه آب و عمارت معتبر که از زمان پطر کبیر است. تجار دولت ایران مقیم مسکو امروز پیش من آمدند، امشب به شام و دعوت اعلیحضرت امپراطور رفتیم. صاحب‌منصبان، نجبا و مامورین ممالک روسیه که از شهرهای بعیده روسیه آمده بودند، موعود بودند. در تالارسانت<sup>۳۴</sup> الکساندر نوسکی سفره میز بود، سیصد و هشتاد و پنج نفر بودند.

۳۳- دتن: قشنگی

۳۴- این کلمه به صورت «سنت» هم آمده است

در ساعت شش به کرملین رفتیم به همان وضع سابق در اطاق اول اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس باشاهزادگان دست داده، احوال-پرسی فرمودند. بعد سر میز رفتند. موزیک در گوشه اطاق برپا بود. [و] صدای آن بسیار بلند. يك ساعت مدت نشستن سرمیز بود. در تالار سنت آن در قهوه دادند. بعد از آن به بالکن عمارت کرملین آمدیم. شهر مسکو در این موقع که یکساعت به غروب مانده، تماشای بسیار خوبی داشت. هر يك سیگارت کشیده، تعارف می‌کردند. از آنجا به اطاق سنت آن در برگشته. امپراطور که با موعودین خداحافظ فرمودند، صدای هورای زیادی از آنها بلند شد. صدای هورای آمد تا داخل اطاق آخر شدیم بعد از اینکه اعلیحضرت امپراطور دست داده وداع فرمودند، به منزل آمدیم.

شنبه بیست و ششم رجب و بیست و یکم مه ماه:

از قبل از ظهر در میدان و خودننسکی بیرون شهر مسکو عید بزرگی است. قریب چهارصد و پنجاه هزار نفر هر يك را یک جعبه از نان و گوشت و شیرینی دادند. هر نفری را استیکان آبیجو دادند. قبل از رسیدن اعلیحضرت امپراطور به عمارت چوبی- که تازه بنا کرده بودند رسیدیم. دوبرتبه نداشت. ایوان‌های خوب ساخته بودند. پس از تشریف آوردن اعلیحضرت امپراطور شروع به بازی‌ها نمودند. تفصیل امروز را واگذار به قلم روزنامه‌نویسان مسکو و پترزبورغ باید نمود. اعلیحضرت امپراطور ناهاری در پطرورسکی به ملت دادند. اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس در جواب هورای رعیت که در آن میدان پر شده بودند، با اشاره سر اظهار مرحمت می‌شد. در ساعت سه بعد از ظهر مراجعت شد. عصر را در پطرورسکی پارک<sup>۳۵</sup> گردش کردیم. امروز صبح اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان خانواده سلطنت روسیه بیرق‌ها به افواج پراپراژانسکی و سمنوسکی دادند. پرده بیرق‌ها را اول امپراطور يك میخ کوبیده،

۳۵- دتن: پرک

بعد امپراطریس، بعد سایر برادرها و عموها تمام میخ کوبیدند.

یکشنبه بیست و هفتم رجب و بیست و نهم مه ماه:

اول ظهر به بازدید مسیو کرس وزیر دول خارجه رفتیم. تا یک ساعت بعد از ظهر مشغول انجام فرمایشات همایونی شدیم. از آنجا به عکاسخانه رفتیم. دو قسم عکس انداخته شد. بعد به بیرون شهر مسکو به گردش متوسن و موانو رفتیم که شهر مسکو از آنجا خوب نمایان است.

دوشنبه بیست و هشتم رجب و بیست و سوم مه ماه:

کاغذهای مختصری به تهران و همدان نوشته شد. امروز در ورسل نیکی پارک به افواج پراپراژنسکی و سموسکی که از عهد پتر کبیر گرفته شده و عید سال دو صدم آنها است، دوازده هزار نفر را در روی میز غذا دادند. شب به وعده شام پل در ساعت شش به کرملین خدمت اعلیحضرت امپراطور رفتیم. در سر میزی که بالای سکو واقع شده بود، هفتاد و دو نفر نشسته بودند. میزهای دیگر قریب پانصد و هشتاد و چهار نفر در تالار سنت الکساندر بونسکی رقص کردند. قریب دو هزار و پانصد نفر زن و مرد جمعیت کرده بودند. اول به رقص پلته تنه ابتدا شد، آخر ماروزکا، اعلیحضرت امپراطور در سر میزها گردش می کردند. بعد از اتمام رقص به اطاقی که شاهزادگان جمع می شدند تشریف بردند. میوه و بستنی آنجا آماده کرده بودند. اعلیحضرت امپراطور از ظرفی که در آن بستنی بود به دست خود در گیلاس ریخته به من التفات فرمودند. امپراطریس وشاهزاده خانمها هم رقص کردند. یکی در رقص افتاد و گراندوگ - ولادمیر شوخی می کرد. پرنس دلاماردانه ارك زیاد می رقصید. عینک هم می گذارد. در این اطاق هم نیم ساعتی صحبت کردن طول کشید. از نصف شب گذشته به منزلها مراجعت شد و مردم رفتند.

سهشنبه بیست و نهم رجب و بیست و چهارم مه ماه:

بعضی اعیان روس دیدن کردند. بعد از نهار با میرزا اسدالله

خان وزیر مختار و میرزا تقی خان به بازار گردش رفتیم. پوست با بروتوسهای خرس سیاه و سفید و دمهای غریبه برای بچیدن گردن و خز و غیره بسیار بود [به] دکان ساعت ساز<sup>۳۶</sup> داخل شدیم. در پاساژ که بازار سر پوشیده خوبی است، گردش کردیم. امروز عصر پرنس وردسکوی مدال یادگار تاجگذاری اعلیحضرت امپراطور را برای من آورد. در ساعت شش به کرملین به مهمانی اعلیحضرت امپراطور رفتیم. در اطاق اول که مخصوص شاهزادگان بود، حاضر شده، با اغلب شاهزادگان دست داده، صحبت کردیم تا اعلیحضرت امپراطور تشریف آورد. امپراطریس هم با اعلیحضرت امپراطور یکه رتبه داخل شدند، با همه دست دادند، اظهار محبت فرمودند. زاکوسکه در قهوه سینیهای نقره و طلا پیشخدمتها می گرداندند. یک گیلاس عرق کوچکی به عادت روس بعضی می گرداند یا گوشت و نان باپرانسس دوباد که دارائف تعیین کرد دست داده به اطاق سان ژرژ سر سفره رفتیم. امروز و کلای ملت بودند جمعیت بسیار بود. در آنجا بعد از غذا به اطاق سانت آندر آمدمیم. قهوه دادند به بالکن رفتیم دوگ دومبورگ و زن ایشان خیلی مهربان می باشند اما شاهزاده، حالت انگلیسها را خوب دارد. دوگ دوست برادر پادشاه ایتالیا امشب به رما می رود. با او خداحافظی<sup>۳۷</sup> کردند. دوگ و سنت پانسیه یکروز پیش رفت. پیرمرد بود. باز در اطاق کوچک اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس با همه دست داده اظهار محبت فرموده همه به منزل مراجعت کردند. از آنجا رخت عوض کرده، به تماشاخانه بزرگ رفتیم. دوگ دومبورگ ارشیدوگ شارل لوی (پرنس فرونیان) نشسته بودند. در لژ امپراطور نزدیک به سن بودیم. بی خبر اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس تشریف فرمای این اطاق شدند. بعضی شاهزادگان کمک رسیدند، جا تنگ شد. بعضی از شاهزادگان به لژ بالا رفتند. و من و آنها که پیش آمده بودیم، در این لژ خود اعلیحضرت امپراطور

۳۶- در متن يك كلاه خوانده نشد و قیاساً تصحیح شد

۳۷- متن: خداحافظ



ماندیم. بالیه ممتازی بود. رقص بسیار خوب کردند. خصوصاً پتی یا وسوان دخترهای به سن ده - دوازده ساله که نصف آنها به لباس مرد و نصف دیگر به لباس زن بودند، خیلی خوب رقصیدند. مایه حیرت بود. در هر آنراکت مرد و اطاق دیگر که نزدیک اطاق ما بود اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس صحبت و اظهار محبت می فرمودند. با همه شاهزادگان در آمدن و رفتن از تماشاخانه دست داده، در ساعت يك و نیم از نصف شب گذشته، برگشتیم.

#### چهارشنبه سلخ رجب و بیست و پنجمه ماه :

صبح مشغول کار بودم. جواب نامه گرفتم. بعد از ناهار به گردش رفتیم. در سکل نیسکی پارک چای خوردیم. درخت ساپن بسیار دارد. به شهر يك ساعت راه است. خانه‌های بیلاقی خوب دیده شد. در ساعت چهار برگشتیم. امروز کولونل برای یادگار مدال تاجگذاری را برای هر يك از همراهان از جانب اعلیحضرت آورده، تقسیم نمود. در ساعت هشت و نیم به تماشای آرمنیائز رفتیم که در آنجا انواع بازیها و تماشاخانه و ساز دارد و آواز هر شب برپا است. میرزا جوادخان سرتیپ میرزا تقی خان منشی، یحیی نی تف مترجم همراه بودند. دو سه نفر از شاهزادگان را آنجا دیدم. در تماشاخانه شبیه بارون پیردمر کریت خیلی خوب بود. در این مجلس چند نفر انگلیسی<sup>۳۸</sup> بازی در می - آوردند. و می رقصیدند. اسباب مضحکه بود. در يك جا بوضع دهاتی های روس آوازه خوانی بود. در يك طرف زن ها تفنگ می دادند. و تصاویر زیادی نشان گذاشته بودند. بهر جا گلوله می خورد، آنصورت حیوان آوازی بیرون می آورد. زن ها لباس تی رولین پوشیده بودند. در يك جا لاتری بود. يك سمت دریاچه آب و قایقهای خوبی بود. برای گردش مردم انواع مشروبات و غذاها و میزها حاضر بود. نصف شب برگشتیم از آنجا به منزل مسافتی است.

#### پنجشنبه غره شعبان و بیست و ششمه ماه:

کولونل و میرزا اسداللهخان آمدند. قرار دادن نشان و انعام را دادند. بعد از ناهار جناب موسیوزینادنف از جانب اعلیحضرت امپراطور نشان و حمایل سنت الکساندر نوسکی را رسانید. امروز کلیسای بزرگ سانسورا را که به اتمام رسیده بود، باز کردند. در ساعت هشت به تماشاخانه بزرگ (گراند تاتر)<sup>۳۹</sup> رفتم، اغلب شاهزادگان بودند. گراند دوک میشل فیس جوان مهربان خوبی است. در اکت اول جمعی را که در لژ پائین بودیم، به بالاخانه برد. بستنی ها و شیرینی ها حاضر کرده بودند. گراند دوک میشل اینجا تشریف داشتند. شاهزاده مهربانی هستند. با پرنس فردنیان دوک خیلی صحبت شد. از شبیه ولان تیس که خوشگل نبوده، بد می گفت. به سن رفتیم. گراند دوک نیکلا هم بود بعد از فراغ از تماشا به منزل مراجعت کردیم.

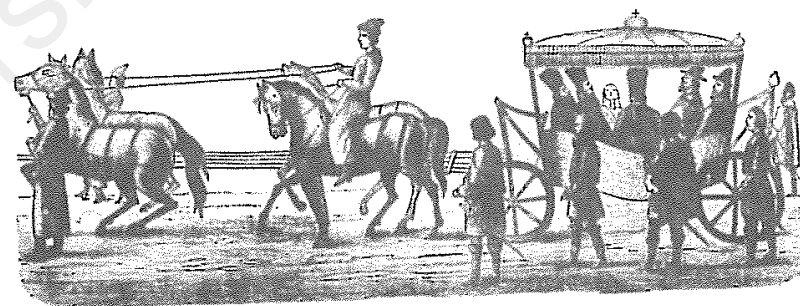
#### جمعه دوم شعبان و هفتمه ماه:

با میرزا محمد علیخان معین الوزراء به باغ وحش مسکو رفتیم. تعریفی نداشت. کتیف بود. خرس های زیادی داشت. يك فیل با دندان بزرگ داشت. در ساعت شش به کرملین خدمت اعلیحضرت امپراطور به شام موعود بودیم. به وضع معهود اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس تشریف آورده، به همه دست مرحمت داده پیشخدمت زا کوسکه گردانیدند. با زن گراند دوک میشل من همراه شدم [اورا] در سر میز بردم، رسانیدم. بعد از شام به بالکن عمارت آمدیم. شاهزادگان حتی اعلیحضرت امپراطور قاب سیگارت از جیب بیرون آورده، مشغول کشیدن شدند. و آرشى دوشى دتریش هم چند سیگاری که دوک دومبورک به او تعارف کرده، در لای بادزن خود جا می داد. بعد از مدت ها به اطاق اول برگشتیم (زن ولاکرس) کتابچه حاضر کردم بود که هر يك از شاهزادگان به یادگار اسم خود را بنویسند. تازگی این بود که در بالای هر صفحه از کتابچه اسامی ماهها نوشته شده بود

و خواهش می فرمودند که تاریخ تولد خود را هم بنویسند. محض خواهش ایشان به تقریبی تاریخ خود را نوشتم. اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس دست داده وداع فرمودند. از آنجا به منزل آمده، رخت عوض کرده، به تماشاخانه بزرگ رفتیم. و پرنس الکساندر و هس مرد خوش روی خوبی است و دوک دومبورک، پرنس الکساندر دو تو بکاری پرنس هلن دخترهای گرانددوک کنس تان تین آمده بودند بعد از اکت اول شاهزادگان به باغ ارمیتاژ رفتند و پرنس دومنت نکرو هم آمد. من و او و این دو شاهزاده خانم تا آخر مجلس ماندیم (پرنس دومنت نکرو) زرنگ خوش صحبتی است و صحبت از زن های مشرق زمین می شد. از بزرگ کردن زن ها گفتند. به سن رفتیم و کرو بالیه از پترزبورغ آمده اند. دخترهای خوب میان آنها بود. در نصف شب برگشتیم.

شنبه سیم شعبان و بیست و هشتم مه ماه:

امروز سان قشون (دپاراداست) در ساعت ده به کالسکه سوار شده، به پتروسکی رفتیم. در جلو عمارت با وزیر دربار احوالپرسی کردیم. شاهزادگان بعضی آمده بودند و می آمدند و هر يك با لباس های تازه بودند. اسب های سواری خود را در اینجا سوار شدند. امتحان می کردند. من يك اسب سیاه عربی سوار بودم. در ساعت یازده اعلیحضرت امپراطور سوار اسب سفیدی بود. و امپراطریس در کالسکه چهار اسبه روباز. کالسکه چپ ها با لباس سفید بسیار قشنگ بودند. اسبان هم سفید، شاهزادگان سوار شده بیرون در جلو خان صف کشیدیم. من اول صف واقع شدم، اعلیحضرت امپراطور آمده اول به من دست داده، احوالپرسی فرمودند. بعد به دوک دومبورک دست داده، از همه احوالپرسی شد. در پهلوی کالسکه امپراطریس سواره حرکت می فرمود. سه شاهزاده خانم در کالسکه امپراطریس نشسته بودند. حضرت ولیعهد با لباس آتابان که رئیس کل قزاق است، در عقب امپراطور سوار اسب کردند بودند، و حالا پانزده ساله اند. دیگر شاهزادگان [نیز] بودند. آجودان های مخصوص و بعضی از کودکان عقب سر



ورود يك هیئت ایرانی به روسیه



الکساندر امپراطور روسیه

می آمدند. تمام افواج رو به مشرق و به عمارت و پابویون ایستاده بودند. پشت به مغرب گذشتیم. به صف اول که می رسیدند، احوال می پرسیدند. آن فوج به آواز بلند هورا می کشیدند. تا آن صف تمام می شد. صدای هورا بلند بود. از آنجا به یورتمه و چهار نعل از پهلوی و پشت این صف و فوج گذشته، به فوج دیگر می رسیدیم. به همین طور تا به فوج آخرین. بعد برگشته، اعلیحضرت امپراطور بس به مرتبه بالای پابویون که امسال در این میدان خود [به] نیکی بنا شده است، تشریف برده، به تماشا نشسته. اعلیحضرت امپراطور، ولیعهد و شاهزادگان خارجه و بعضی از شاهزادگان روس چون بیشتر آنها در میان قشون بودند بعضی از صاحبمنصبان و آجودانهای مخصوص طرف راست صف کشیده، ایستادیم. گرانددوک ولادیمیر سردار قشون، راپورت قشون را به امپراطور داد. و خودش رو به روی صف شاهزادگان رو به امپراطور ایستاد. در این سان از قشون هشتاد و شش نفر با تالیان، سی و شش اسکادران، شش اس تن پا، صد و هشت عراده توپ که کلاسی و شش هزار مرد و هفت هزار اسب بود از افواج دفیله کردند. به موجب فرمان گاهی آرام و گاهی بد دو می آمدند. بعد توپخانه رسید. هر توپ را چهار اسب می کشید. توپچیان اسبان خوب سوار بودند. بعد سواره رسیده هر دسته با اسبان یکرنگ و لباسهای ممتاز بودند. حربیههای<sup>۴۰</sup> مختلف داشتند، از تفنگ و شمشیر و طپانچه. بعضی نیزه هم داشتند. لباس سربازها نیز تیره همه با چکمه بودند. اعلیحضرت امپراطور به هر دسته که می رسید کلمه مرسی را با اسم آن فوج می بردند. آنها جواب يك دفعه عرض می کردند. در اغلب وقت دست امپراطور بالا بود و سلام می داد. [به] بیرق که می رسید بیرق را پائین می کردند. همه شاهزادگان به احترام بیرق دست بالا برده، سلام می دادند. ابتدای هر فوجی صاحبمنصب آن فوج با تاخت می آمد نزدیک گرانددوک ولادیمیر که رو به روی صف شاهزادگان رو به

امپراطور ایستاده بود، می ایستاد، و بعد از گذشتن فوج به اشاره گرانددوک به حضور امپراطور نزدیک می شد. اعلیحضرت امپراطور از فوج او تمجید فرموده، با تاخت مراجعت کرده، به فوج ملحق می گردید. و گرانددوک نیکلا و گرانددوک میشل که هم ایستاده بودند، فوج آنها که نزدیک رسید، جلو رفته، در پیش صف قشون خود با اعلیحضرت امپراطور تعظیم کرده. باز به جای اول قرار می گرفتند. بیرقهای پاره جنگ دیده گلوله خورده بسیار دیده می شد. دفیله آخرین که گذشت، صاحب منصبان افواج جمع شده بودند. اعلیحضرت امپراطور تنها به میان آنها رفت. به برادرها و عموها دست مرحمت داده، شفقت و مهربانی بی اندازه فرمودند. به همه صاحب منصبان اظهار مرحمت و تعریف و تحسین فرمودند. حتی به سلطانهای افواج که پیاده در آنجا جمع شده بودند، یکان یکان اظهار مرحمت شده بعد جمعی از صاحب منصبان از خدمت امپراطور گذشته، هر یک راپورتی می بردند. اعلیحضرت امپراطور از آنجا برگشته، آمدند به شاهزادگان سلام داده و پرنس آلفرد بعد از پراوم پیاده شده، از سواری خسته شده بود. تا عمارت پیاده آمد. امپراطور در پائین پایویون ایستادند تا امپراطریس تشریف آورده، به عمارت پتروسکی داخل شدند. از گرد و خاک مو و لباسها پر بود. آفتاب خیلی اذیت کرد. هر کس از پراوتعریفی می کرد، به اطاقی که مخصوص بود به جهت اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان، قدری توقف شد. بعد به اطاق وسط طاقی (رشد) در میزهای متعدد ناهار خورده شد. قریب سیصد نفر در این اطاق در ناهار حاضر بودند. من با دوک دومبورک گرانددوک کنس تان تن نزدیک بودم. این شاهزاده روس قدری فارسی می داند. یک شعری خواند. صحبت کردیم. بعد از ناهار امپراطور و شاهزادگان به بالکن عمارت رفتند. سیگارت کشیده شد، و گرانددوک میشل قوتی سیگاری از جیب شلوار بیرون آورده که چند جور سیگار و سیگارت در آن بود، به من تعارف کرد. یک سیگارت برداشتم می گفت عرض سلام مرا به حضور شاهنشاه برسانید. گرانددوک میشل

پسر و ژرژ خیلی اظهار بندگی خود را به اعلیحضرت شاهنشاهی پیغام کردند که در تغلیس بهما اظهار التفات و مهربانی بسیار فرمودند. امروز روز وداع اعلیحضرت امپراطور بود. امشب به پترزبورک تشریف فرمایی شوند. شاهزادگان هر یک به طرفی (ارشیدوک شارلوی) برادر اعلیحضرت امپراطور اطریش عرض بندگی با اعلیحضرت شاهنشاهی پیغام کردند که در اطریش به اولاد من اظهار التفات زیاد فرمودند. و گراند دوشس - دو کنس تان تن پیغام دادند که مهربانیهای اعلیحضرت شاهنشاه هر گز فراموش نمی شود. و گرانددوک نیکلا عرض سلام به شاه پیغام کردند. بعد اعلیحضرت امپراطریس در آن اطاق مخصوص که شاهزادگان جمع بودند، نزدیک شدند. دست داده اظهار لطف و وداع فرمودند. می فرمودند به اعلیحضرت شاهنشاهی مهربانی و دوستی ایشان را برسانم. بعد اعلیحضرت امپراطور نزدیک شدند، دست دادند. خیلی اظهار مرحمت فرمودند. پیغام می فرمودند که به اعلیحضرت شاهنشاه اظهار دوستی مرا برسانید. من هم به قدر مقدور اظهار امتنان و تشکر می کردم. بعد از وداع از اطاق بیرون آمدیم (با دارانسف) وزیر دربار دست داده، خدا حافظ کردم. با کولونل در کالسکه نشسته روانه منزل شدیم. قدری راحت نموده، از تفریق این جمع بسیار معزز محترم که در هر فرقی چنین اجتماعی اگر میسر بشود، دلتنگ بودم. به جهت گرانددوک میشل قیس یک قطعه عکس و یک کتاب شاهنامه به یادگار فرستادم. از برای بعضی - و مگر که خواسته بودند - عکس فرستادم. شب را محض تفریح و رفع دلتنگی با وزیر مختار به هر میتاژ رفتیم. کنت تالی شف و زینادیف را در گردش ملاقات کردم. بعد از تماشا یک ساعت از نصف شب گذشته، به منزل مراجعت شد.

یکشنبه چهارم شعبان و بیست نهم ماه:

امروز هم شاهزادگان بعضی می روند. هوا قدری گرم شده. به جهت زینادیف و میرزا اسدالله خان بعضی چیزها به رسم هدیه

فرستادم. بعد از ظهر به پاساژ دکانی که اسباب‌های پارسی<sup>۴۱</sup> داشت، داخل شدم. از صنایع و سلیقه فرانسوی‌ها<sup>۴۲</sup> تعجب کردم. قدری اسباب خرید، مراجعت نمودم. در ساعت هفت بعد از شام به پتروسکی پارک به گردش رفتم. جمعیت زیادی بود. یک موسیو سواره دیدم. به جز این یک نفر در این چند روزه سواره ندیدم. همه کالسکه سوارند یا پیاده می‌روند. در پتروسکی مردم بسیار بودند. از جاهای خوب است. شب برگشتم.

دوشنبه پنجم شعبان و ۳۰ مه ماه:

صبح قدری گردش کردم. دکان سنگالی رفتم اسباب آهن و چدن<sup>۴۳</sup> می‌سازند. بعد از ظهر به کرملین و موزه مسکو رفتم. مدتی گردش و اسبابهای قدیمی آنجا تماشا کردم. در آخر کار کتابچه آوردند. اسم خود را در آنجا نوشتم. از آنجا به عمارت نیس کوچنی که از عمارات دولتی و بیرون شهر مسکو واقع است رفته، هوا قدری گرم بود. عصر مراجعت کردم. من چندین دانه از سکه‌های قدیم کهنه و غیره از نقره و عقیق و مس داشتم. برای یادگاری موزه مسکو نزد دیرکتور موزه فرستادم. حالا نزدیک غروب است. بالای سکوئی که میان بولوار در جلو عمارت ما واقع است موزیک می‌زنند. مردم جمع شدند. هفته یکروز موزیک در اینجا زده می‌شود. سایر روزها این خیابان و نزدیک این تخت برای گردش و بازی اطفال این محله است. به انواع لباس‌ها و اقسام بازی‌ها همه روزه مشغولند. من هر وقت منزل بودم و فرصت داشتم با دوربین مشغول تماشا بودم. انصافاً بهترین تماشاها بود. امروز اسباب و بارهای ما را می‌بستند. میرزا محمدعلیخان معین‌الوزاره امروز مرخصی گرفت و رفت. به خدمتکاران اهل مسکو از پیشخدمت و کالسکه‌چی و میرآخور و غیره مدال و نشان و انعام داده شد.

سه‌شنبه ششم شعبان و ۳۱ مه ماه روسی:

۴۲- متن فرانسه‌ها  
۴۳- متن: چودن

آفتاب و هوا گرم است. من خزر یا سنجابی نپوشیده تا امروز یک بلوز خزر یا سنجاب می‌پوشیدم. قدری در بازار گردش کردیم. در روسیه در میان اهل آنجا زبان آلمانی<sup>۴۴</sup> بسیار معروف است اغلب می‌دانند. زبان انگلیسی کمتر شنیدم. در ساعت نه سوار کالسکه شدیم، رو به کارزیاران کردیم. مسکو را وداع گفته، در کار پرنس دالقرور کف ژنرال کورنور و حاکم شهر و پرنس وردوسکوی و رئیس پلیس و یک دسته سرباز برای مشایعت ما حاضر بودند. با پرنس دالقرور کف که از اشخاص محترم روسیه است به واگن<sup>۴۵</sup> رفتیم. قدری نشستیم تا وقت حرکت ترن رسید. بیرون رفتند صف کشیدند چراغها روشن شده بود. از آنها خداحافظی کردیم.<sup>۴۶</sup> در ساعت ده و ده دقیقه کم حرکت شد. همان کالسکه بخاری است که با او آمدیم.

چهارشنبه هفتم شعبان و اول ژون:

در ترن هستیم، می‌رویم. به تماشای زراعت و صحراهای راه و دهاتی‌های روس مشغول هستیم<sup>۴۷</sup>. زراعت بلندشده است. صحرائرزراعت و چمن سبز و خرم است. کولونل کلادیشف گاهی می‌آید صحبت می‌کند. در عرض راه به یک کارخانه گاز داخل شدیم. تماشا کردیم. یکساعت و نیم به غروب مانده پیاده شدیم به تماشای کارخانه که اسباب راه‌آهن در آن می‌سازند رفته، مباشر آن مرد انگلیسی بود (لوکومتیو) واگون و سایر آلات کالسکه بخار تماماً در آنجا ساخته می‌شود. پانزده سال است این کارخانه بنا شده است. قبل از این از بلژیک می‌خریدند. از آنجا سوار کالسکه شده به تماشای آسیای بادی رفتیم که همه‌جا در ولایت روسیه معمول است. چهارسنگ را می‌گرداند. پیر مردی روسی آسیابان بود. انعامی داده، برگشتیم. بهمان فیاکر نشستیم. بچه‌های این قصبه همراه کالسکه می‌دویدند به

۴۵- متن: واگان  
۴۴- متن: آلمان  
۴۶- متن: خداحافظ شد  
۴۷- متن: بودیم

زمین می‌خوردند، خیلی خنده کردیم، آنها بیشتر می‌خندیدند. غروب بود، به واگن رسیدیم. شب طوفان و باران بود، رعد و برق بسیار شدید. تا نصف شب از میان باران و رعد و برق می‌گذشتیم. و از زحمت آن خبری نداشتیم. در ساعت هفت در سفره در عین راحت به خوردن شام بر آن شدت باران و برق مشغول بودیم.

### روز پنجشنبه هشتم شعبان و دوم ژون ماه:

سه ساعت از آفتاب گذشته به سراطین رسیدیم جناب موسیو زوبف حاکم سراتف و این محالات با اعیان شهر در کار حاضر بودند<sup>۴۸</sup> داخل اطاق خوبی شدیم به زوبف چون مردنجیب معتبری است، از جانب سنی-الجوانب همایونی نشان درجه اول شیر و خورشید به او دادم شارالیه لباس رسمی پوشیده آمده اظهار تشکر نمود. از آنجا بازونف سوار کالسکه شده به تماشای کارخانه و انبار نفت موسیو بئل که از اهل سووات [است] با یک لکوموتیو و دو واگن<sup>۴۹</sup> رفتیم. نزدیک شهر سراطین و کنار رودخانه ولگا است. کشتی‌های نفت بار کرده از بادکوبه آمده در میان رودخانه می‌ایستند در محاذی این کارخانه، چون کارخانه در بلندی واقع است، با پمپ<sup>۵۰</sup> آن نفت‌ها را تماماً به توسط لوله‌های آهنین به بالا آورده، بعد کالسکه‌های آهنین که مثل خمره بزرگی است در روی عراده خوابانیده باشند، از روی خط آهنین می‌آیند و پسر می‌کنند. پسر کردن هر یکی سه دقیقه طول می‌کشد با اسباب هندسی که در آن محل زیر عراده واقع است مقدار آنچه نفت داخل خمره می‌شود، معلوم می‌نماید. قریب بیست و پنج انبار آهنین ساخته بودند به شکل چادر قلندری می‌نمود. انبار نمک هم در این شهر است. چون زمستان رودخانه ولگا یخ می‌بندد و تردد نمی‌شود در تابستان در این شهر نفت و نمک را انبار می‌کنند. مجدداً به سراطین برگشتیم کالسکه

۴۸- ظاهراً باید به معنی «داخل اتومبیل» باشد

۴۹- متن: واگان

۵۰- این کلمه درست خوانده نشد؛ قیاساً تصحیح شد

سوار شده از کوچدهای پرخاک عبور کرده، در اطافی که کلاه و عصای پتر کبیر را گذاشته بودند رفتیم. کلاه نمدی لب بر گشته، عصای کلفتی بلند از چوب گیلاس در روی میز بود، منسوب به پتر کبیر است که خودش به شهر سراطین داده از آنجا سرازیر به کنار رودخانه ولگا رسیده، به کشتی سزرومامریا داخل شدیم. حاکم سراتف موسیو زوبف و نایب مشارالیه تا به شهر سرتیا در کشتی ما بودند، به نایب جناب موسیو زوبف ژان تیوم و لاشامیر نشان درجه سیم شیر و خورشید داده شد. در کنار شهر سرتیا با زوبف دست داده خداحافظی<sup>۵۱</sup> کردیم. اهل این شهر از مهاجرین آلمان هستند. و خردل زیاد عمل می‌آورند. عصر در بالای کشتی به تماشای رودخانه و اطراف مشغول بودیم. با تفنگ یک گاز که روی هوا می‌پرید شکار کردم. شب مهتاب بود. حرکت کشتی در روی آب بسیار با صفا است.

### جمعه نهم شعبان و سیم ژون ماه:

بعضی کاغذها، به تهران و همدان نوشتم که روز پست در انزلی معطل نباشیم. به کولونل کالدیشف ادکام اعلیحضرت امپراطور که در این مدت مشغول زحمت بود از جانب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نشان و حمایل درجه اول شیر و خورشید ایران و بعضی تعارفات دادم. به موسیو پخی لی تف نشان درجه دوم و یک تعارفات دیگر داده شد. موسیو زین کف که متحمل زحمت و مستحفظ بارها بود، نشان درجه سیم داده شد. و به کپتان کشتی نشان درجه چهارم. به عملجات کشتی انعام داده شد. در ساعت ده به لنگر گاه هشترخان رسیدیم. نایب الحکومه و اعیان شهر و میرزا عباسخان قونسول دولت ایران و تجار ایرانی و جمعیت شهری آمده بودند. من [به] شهر نرفتم، میرزانتقی خان را برای بعضی کارها به شهر فرستادم. قریب هفت ساعت در لنگر گاه توقف شد. پنج ساعت بعد از ظهر کشتی رو به دریا حرکت کرد. در ساعت ده و نیم به کشتی سزرویچ الکساندر رسیدیم...<sup>۵۲</sup>

۵۱- متن: خداحافظ

۵۲- متن: یک کلمه خوانده نشد

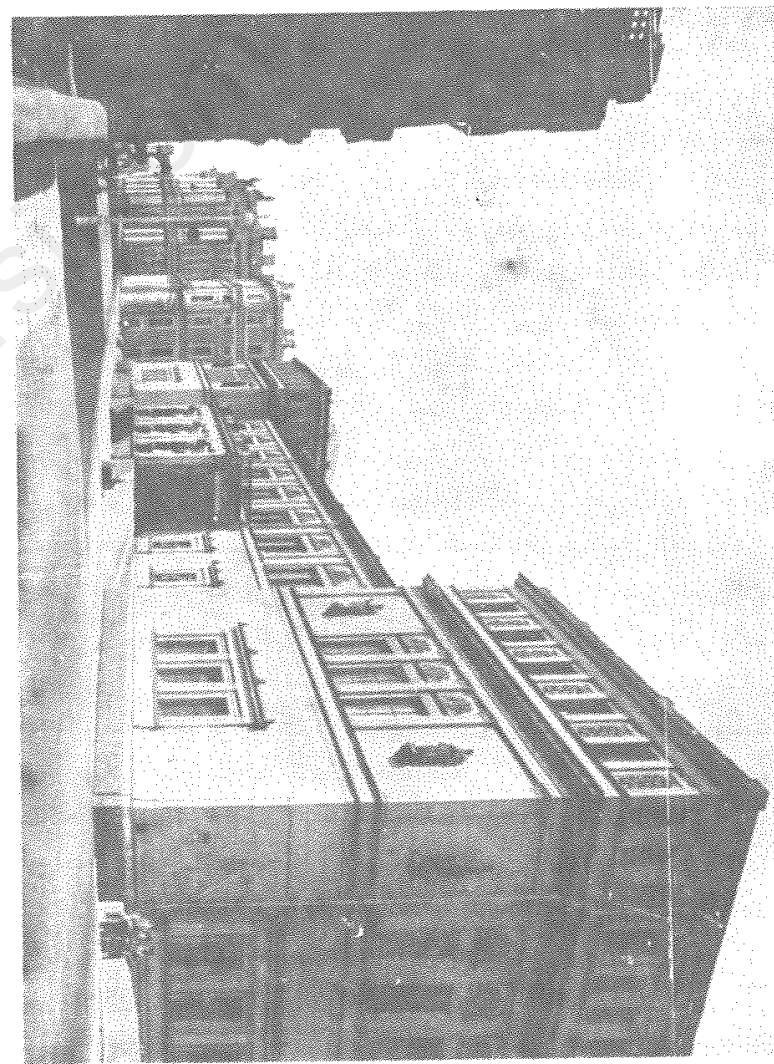
روس بود. کنیاز تومانیف شامیلان مهماندار سابق و فیشر طبیب آمده بودند. کولونل و غیره با ما به کشتی سرزویج آمدند. بارها را رسانیدند. با کولونل عنذر زحمات خواسته وداع نمودیم. من به اطاق خود رفتم. کنیاز تومانیف سیگارهای خوب حاضر کرده بود. در ساعت یازده کشتی سرزویج به سمت انزلی حرکت نمود و چرخهای بخار آب دریا را می شکافتند.

### شنبه دهم شعبان و چهارم ژون:

صبح به آب دریا رفتم. مشغول روزنامه نوشتن شدم. تلگرافی به حضور مبارك اعلي حضرت اميراطور نوشتم که از آبشاران به پترهف زده شود. امروز با پرنس تومانیف صحبت می کردیم از روسیه. چون شاهزادگان روس موافق قانونی که از کترین<sup>۳</sup> باقی است، از شاهزادگان خارجه باید زن اختیار کنند و شاهزاده خانم های روس از شاهزادگان خارجه شوهر کنند و این ملاحظه تا پنج پشت می شود. آن وقت اسم و رسم دیگر می گوید منظور امپراطریس کترین این بوده است که شاهزاده های روسیه زن جوان های رشید خوب خارجه شوند و دخترهای خوب خارجه زن شاهزاده های روسیه شوند. بدین واسطه نسل خوب بگیرند. شاید پولتیک دیگر هم در نظر داشته است.

وقت غروب دریا قدری منقلب بود. بعد از شام در بالای کشتی بودیم. تماشای مهتاب و دریا و موج می کردیم. و میرزا جواد خان سرتیپ صحبت کرد گفت که من در مسکو رفتم به عکاسخانه عکاس به طوری که باید و شاید محل جا و مکان و وضع ایستادن مرا معین کرد صندلی و میز گذاشت عکس انداخت وقتی که آورد بد شده بود. مجدداً انداخت. بد شد. گفت از بس که هیئت شما متغیر است. عکس بد می افتد. گفتم فطرت من اینطور است. گفت قدری تغییر حالت بدهید. گفتم مرد که من اینطور خلق شده ام تغییر خلقت بدهم. گفت قدری اخم نکنید، ابرو باز کنید. گفتم نمی توانم. گفت میل دارید من رفع اخم

۵۳- بنظر «کاترین» است



موزه آرمیتاژ

و به رفتگی شما را بکنم. گفتم چگونه رفت یکدختر وجیه مقبول آورده در مقابل من. گفت نگاه کن. نگاه کردم. خنده فوق العاده بمن دست داد. بی اختیار خندیدم. بطوریکه خودداری نتوانستم بکنم. بعد عکس مرا انداخت خیلی بهتر از من شبیه شد. از این صحبت میرزا جوادخان و اقرار به تغییرات و حالت خودش خندیدم. هر چه از شب گذشت انقلاب دریا زیاد شد. راه رفتن و خواب کردن در کشتی ممنوع بود بعد از مرارت زیاد صبح کردیم.

### یکشنبه یازدهم شعبان و پنجم ژون:

دریا موج دارد. کشتی حرکت از پهلو به پهلو دارد. باد از مغرب می وزد. قدری در سطحه رفتیم گردش کردم. دوباره به زحمت به اطاق خودم آمدم. جمعی از اهل کشتی مزاجشان برهم خورد. ناهار خبیر کردند نتوانستم در سر میز حاضر شوم. میرینج کمال خوف را کرده بود. استمرارا پیغام می داد ثقلی نیست توهم نکنید. رنگ از روی او پریده در زانو قوت نداشت. اعضایش مرتعش بود. به میرزا تقی خان پیغام می کرد که باد کوبه نزدیک است یک پراخوت<sup>۴</sup> هم روی آب حرکت می کند. این فقرات هیچ دلیل اطمینان قلب نبود. مشارالیه اصرار به این عبارت داشت که به این دلایل ثقلی ندارد. سه ساعت به غروب مانده دریا در کمال انقلاب موجهای بزرگ برمیخواست. موج در میان کشتی می ریخت یکی دوبار به عرشه کشتی رفته از اطاق بیرون آمدم. باد شدت داشت. در اطاق خواب با بد حالی و انقلاب مزاج افتاده بودم. میرینجه پنجره در را باز کرد سرش را داخل اطاق کرد. من دیدم می خواهد داخل اطاق شود. گفتم حین کشتی نباید چنین رفت. در را ببندد میرینج به اعتقاد اینکه من ترسیده ام می گویم چه باید کرد با دست و سر اشاره می کند و می گوید ثقلی ندارد، ثقلی ندارد. تشویش نکنید در حالیکه نصف بدنش خارج از اطاق است بالاخره مرا راحت کرد. از سالون که می گذشت به طرف اطاق خود

می رفت مکرر می گفت و با دست اشاره می کرد ثقلی نیست. میرزا تقی خان تشویش مکن از این طرف په آن طرف اطاق می خورد و می افتاد و به دیرگها چسبیده بود. میرزا تقی خان چون حالتش کمتر تغییر کرده بود او را خواستم نزد میرینجه فرستادم که قدری او را اطمینان بدهد. برگشت حکایتها نمود از تفصیل حالت میرینجه. خوف موج و بیم غرق از خاطرها رفت در این موقع های و هوی بلند شد. عملجات کشتی آب می کشیدند. فرستادم چه خبر است، معلوم شد تخته های اطراف دودکش آتش گرفته بود. از تفضلات الهی خواهش کردند. دو ساعت به غروب مانده در کنار جزیره دلا لنگر انداختند. در این جزیره غیر از ما رفتند چیزی مسکن ندارد. امشب هم دریا منقلب بود و در خطر بودیم و قریب شش ساعت کشتی اینجا توقف نمود. از توجهات الهی در نصف شب باد و موج دریا رو به آرامی گذاشت. قدری خوابیدم.

### دوشنبه دوازدهم شعبان و ششم ژون:

ساعت پنج بیدار شدیم. با کنیاز تومائف و کپتان و همراهان از سلامتی و آرامی دریا خوشحالی کردیم. به دکتر فیشر طبیب نشان درجه سیم به ابراهیم بیگ مترجم نشان درجه چهارم به میرزا جواد مترجم که در رفتن همراه بودند نشان درجه پنجم از جانب سنی الجوانب همایونی داده شد. عصر در ساعت پنج و نیم اترلی و کوههای طالش و ساحل گیلان نمایان شد. کنیاز شام را زود خبیر کرد. در سطحه کشتی شام چیدند. من باز نتوانستم در سر میز بنشینم. به عالیجاه طاهرخان که متحمل زحمت و خدمات بود از جانب سنی الجوانب همایون نشان درجه چهارم به حسین بیگ پیشخدمت یک مدال طلا داده شد. در ساعت شش به لنگرگاه انزلی رسیده کشتی الکسندر سرزویج ایستاد و کشتی شاهی از دور به راه افتاد. رسید. بارها را از این کشتی به آن کشتی حمل کردند. کنیاز و همراهان لباس رسمی پوشیده بودند. با کنیاز تومائف دست داده وداع کردم. در ساعت هفت



به کشتی همایونی داخل شدیم. حاکم انزلی شاهمراد میرزا نایب‌الایاله و سرهنگ تفنگچی انزلی آمده بودند. در ساعت هفت و بیست دقیقه با تمام همراهان به ساحل انزلی پیاده شدیم. به شمس‌العماره آمده سجده شکر الهی را به جای آوردیم.

#### سه‌شنبه سیزدهم شعبان و هشتم ژون:

صبح حمام رفتم. کاغذها را به پستخانه فرستادم. از شمس‌العماره دریای خزر را تماشا می‌کردم. چندین کشتی لنگر انداخته بود. یکساعت بعد از ظهر از انزلی بیرون آمدیم به کشتی شاهی نشسته روبه رشت روانه شدیم. در میان مرداب یک حواصل<sup>۵۵</sup> شکار کردم. مرغ قوی که مثل غاز سیاه است در کنار دریا البته از بیست هزار متجاوز نشسته است. دهنه رودخانه پیربازار از کشتی همایونی به کرجی نشسته سر بالا چون دیر حرکت می‌کرد او را به لتکا بسته‌اند و از کناره با طناب میکشند. از محمد آقا بیگ که نداد سوال کردم این کرجی را کجا ساخته‌اند. گفت به زحمت زیاد دو کرجی از بادکوبه خریده و آورده‌ایم. قونسول روس راضی نمی‌شد. پرسیدم چرا در شهری مثل رشت و انزلی نمی‌سازند. گفت نه این چوب را دارند و نه استاد قابل. بجز این دو قایق نتوانستیم از بادکوبه بیاوریم. من و همراهان از این معنی تعجب کردیم. از جنگل‌هایی که در صفحه گیلان بنظر می‌آمد که اقسام درخت‌ها دارد و قابل ساختن کشتی‌ها است و از بی‌ترتیبی و نادانی حیرت کردم. چاره جز سکونت نبود. در ساعت پنج و نیم به پیره بازار<sup>۵۶</sup> رسیدیم. جناب والی گیلان نایب و مترجم قونسول روس امین دیوان نصرت‌الله خان سرتیپ و سایر اعیان گیلان آمده بودند. تعارفات لازمه به عمل آمد. به بالاخانه رفته قدری صحبت داشته، سوار اسب سمندی شدم. راه را می‌ساختند. قریب با تمام بود. گل‌های درخت ابریشم و سبزی درختان و خرمن بوستان‌ها بسیار بود.

۵۵- حواصل: غم خورک فرهنگ همین  
۵۶- در متن «پیر بازار» و «پیره بازار» آمده است

در ساعت هفت به شهر رشت رسیدیم. به عمارت حکومتی داخل شدیم. هوای انزلی و گیلان در این وقت بسیار خوب بود. امشب قدری باران بارید، مهتاب روشن است.

#### چهارشنبه چهاردهم شعبان و هشتم ژون:

صبح در مهتابی با دوربین قدری تماشا کردم. بعد از ناهار کولونل انگلیس میترفین بعد والاسف کونسول روس دیدن کردند. قدری صحبت کردیم. در ساعت چهار برای تماشای اطراف شهر با والی و رئیس تلگرافخانه و میرزا جوادخان سرتیپ سوار شدیم. اول به باغ میرزا عبدالوهاب مستوفی رسیدیم. تماشا کردیم. از اینجا به ضیائیه چای خوردیم. آفتاب گرم بود. در سایه‌ی هوای خوبی است. بعد به ناصریه رفتیم. منظره را دیدم. از آنجا به پل راه عراق رسیده، کنار رودخانه سرازیر سبزه زیاد داشت. به کرد محله رفتم. از یک پل کهنه که درخت و بوته به پای‌های آن روئیده و از دور با جنگل اطراف به شکل بسیار خوب می‌نمود، رسیدیم. از روی پل گذشته، داخل کرد محله شدیم. یک ربع ساعت راه رفته به باغ حاج میرزا نصیر رسیدیم. باغچه پر از مریم و قصر خوب خیابان از درخت آزاد داشت. در این وقت غروب بسیار با صفا به نظر می‌آمد. کوچه خوب داشت. از آنجا به شهر آمدیم. از خارج شهر به عمارت حکومتی داخل شدیم. در این سه ساعت و نیم گردش همه‌جا از زیر درخت و علف و سبزه می‌گذشتیم. مملکت گیلان از ممالک خوب روی زمین است. قلم منشی قابل می‌خواهد که بتواند توصیف کند و شرح دهد.

#### پنجشنبه پانزدهم شعبان و نهم ژون ماه:

مدتی معطل اسب چاپارخانه بوده در ساعت هشت و نیم سوار شدیم. والی و اعیان رشت را که همراه سوار شده بودند بیرون شهر عذر خواسته رشت را وداع گفته با اسب چپاری بیورتمه و چهارنعل روانه شدیم. هوا گرم بود. در میان جنگل ناهاری صرف گردید. آمدیم به سنگر. دو ساعت خوابیدیم. چهار از ظهر گذشته از سنگر

روانه شدیم به کهدم رسیدیم. چاپارخانه خوبی است. امروز به میرزا تقی خان منشی که در این سفر خدمت کرد و تغافل از خدمتگذاری نمود، از جانب سنی الجوانب همایون نشان از درجه سیم شیر و خورشید داده شد. هوای عصر به واسطه ابرونسیم خوب بود. جنگل سبز و خرم است. درخت‌های ابریشم گل داده. بلبل باز می‌خواند. چهار فرسنگ تا شهر مسافت دارد. عصر پیاده میان جنگل به گردش رفتیم. می‌گفتند ببر و خوک در جنگل بسیار است. درختان قوی داشت. شب شد. مهتاب برآمد. میان جنگل کنار آب پتو انداختند. مشغول صحبت بودیم. میان بوته‌ها پرنده شب‌تابی می‌پرید که به هر نفس کشیدن شعاع برقی از دم آن نمایان می‌شد. میان دو دست او را گرفتم راه می‌رفت. تمام اندامش بقدر جوی بود. در ساعت یازده خوابیدیم.

#### جمعه شانزدهم شعبان و دهم ژون:

ساعت سه بیدار شدم. در چهار و بیست دقیقه اسب حاضر بود. سوار شدیم. در این سپیده‌دم هوای بهاری بود. صحرا و کوه از جنگل انبوه و زمین سبز باغ بهشت مینمود. از آنطرف سفیدرود، بسوک رحمت‌آباد و جنگل سخت آن نمایان بود. مسافر در گیلان از دریا تا نه فرسنگ راه از تماشای جنگل ورود لذت می‌برد. در ساعت هشت به رستم‌آباد رسیدیم. مسافت پنج فرسنگ بود. در یک فرسخی به رستم‌آباد راه از جنگل خارج می‌شود. درختان خوب مبدل به خارتلو می‌گردد. از اصرار فرنگیان بخرابی جنگل گیلان و بردن چوب قرنی نخواهد گذشت که اغلب جنگل صحرای بابوته و خار خواهد شد. امروز اول سرطان است. رودخانه سفیدرود خیلی کم شده است. عشر آبی که یکماه قبل دیدم ندارد. این چاپارخانه بسیار بد است. یک اطاق نیست که انسان بتواند مسکن نماید. در<sup>۵۷</sup> و پنجره همه شکسته و مغشوش است. خلد کثیف و متعفن است. پشه و مگس هم مزید بر علت بود.

#### شنبه هفدهم شعبان و یازدهم ژون:

ساعت سه بیدار شدم. در چهار و ربع سوار اسب کرنبی شدم. هوا ابر داشت. نسیم کمی می‌وزید. چهارنعل می‌آمدیم. از سنگ‌لاخ‌ها و راههای بد می‌گذشتیم. در رودبار کنار آسیا زیر چنار که وقت رفتن ناهار خوردیم، اگر چه کاظم آسیابان نبود، نفسی کشیده براه افتادیم. در بازار و دکاکین که یکماه قبل جمعیت زیادی داشت دیاری نبود همه بیلاق رفته. در ساعت هشت و نیم به پل رسیدیم. از این معابر سخت و سنگ گذشته الاغدار ملایری پریشانی جاده را تنگ کرده بودند، مانع از حرکت اسب بودند. قریب یک ساعت است باد سخت می‌وزد. در روی پل بطوری است که آب را برمی‌گرداند و ترشح آب مثل باران در روی پل به گذرکننده می‌پاشد. در این هسوی گرم مطلوب بود. در هشت و ربع کم به منجیل رسیدیم. در تلگرافخانه پیاده شدیم. بواسطه ابر و باد، گرما اثری نداشت. در منجیل در تمام اوقات باد شدت می‌وزد. برای آسیای بادی خوب مکانی است. حالا که سه ساعت بعد از ظهر است باد هنگامه دارد. نصف شب ایستاد. هوای بسیار خنک بود. در اینجا بعضی تلگرافات رسید. جواب گفته شد.

#### یکشنبه هیجدهم شعبان و دوازدهم ژون:

در ساعت چهار و بیست دقیقه سوار شدیم. و چهار نعل آمدیم. در مزارع لوشان گندم درومی کردند. هوای صبح خنک بود. آفتاب گرم بود. در شش و نیم از پل لوشان گذشتیم. در ساعت هفت به چاپارخانه پیاده شدیم. مسافت پنج فرسنگ است. از آب شاهرود اسب عبور نمی‌کرد. بوستانهای خوب در عرض راه بود که چاره گرما را مینمود. شب مکان بدی داشت. این چاپارخانه هم بسیار خراب است. نصف شب بیدار شدم. بیش از یکساعت خواب نکردم.

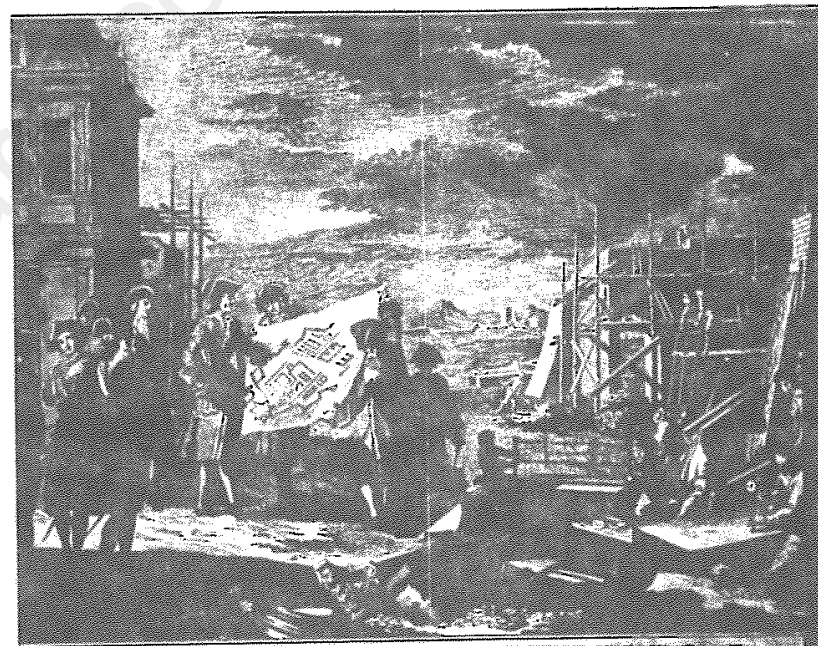
#### دوشنبه نوزدهم شعبان و سیزدهم ژون:

مهتاب روشنی بود. نوکرها را بیدار کردم. اسب حاضر کردند. ساعت دو سوار شدم. بنه را سر شب حرکت داده بودند. سربالا می-

آمدیم. الاغدار هم‌دانی مریانچی و تفریحانی و غیره روغن به رشت می‌بردند. خیلی عبور کردند. صبح بخرزان رسیدیم، سرد بود. باد می‌وزید، محتاج به بالاپوش بودم. اغلب عقب بودند. من و میرزا تقی خان تنها بودیم. طاهرخان و میرزا علینقی سرتیپ با بنه رفتند بتاخت. خود را گرم کردیم. از چادرهای غیاثوند گذشتیم. دو سگ قوی جثه رو بما کردند. میرزا تقی‌خان هر قدر دوانید اسب مفلوک نمی‌دوید. سگها رسیدند. قدری از دم اسب او کردند. و شلوارش را پاره کردند. دو میدان اسب را دنبال کردند. در ساعت شش و نیم به مزرعه میان چا پارخانه پیاده شدیم. همراهان از رسیدن ما تعجب کردند. یکساعت برای راحت اسبها توقف شد از آنجا تاخت کرده در ساعت هشت و ربع کم‌وارد آقا باباشیدیم. میرزا اسحق منشی از جانب نواب والاملك آرا پذیره شدند. میوه و شیرینی آورده بودند. اول ظهر از آقا با با به کالسکه مهمانخانه سوار شده که هر يك چهار اسب به عرض بسته شده بود، به وضع توپ کای روس. در بین راه يك کالسکه همراهان شکست. در يك و نیم از ظهر گذشته بیرون باغستان قزوین امیرزاده محمد میرزا و بعضی از شاهزادگان و اعیان قزوین و سواره منصور و صاحب‌منصبان نظامی آمده بودند. به آنها خوش آمد گفته، در ساعت دو به قزوین رسیدیم نواب اشرف والاملك آرا در دم دیوانخانه ملاقات نموده به عمارت رکنیه رفتیم. از پاچنار به مزرعه پنج فرسنگ، از مزرعه به قزوین پنج فرسنگ است. شب بعد از شام زود خوابیدم. هوای قزوین از وزیدن باد [و] مه خوب است.

سه‌شنبه بیستم شعبان و چهاردهم ژون ماه روسی:

در خدمت ملك آرا بودم. مردم آمد و شد می‌کردند. عصر در باغ گردش کردیم. [به] اندرون رفتیم. شب میهمان جناب میرزا عبدالحسین نایب‌الصدر بودم. وقت غروب با نواب ملك آرا رفتیم ملاباشی ترکی پیدا شد. صحبت‌های بامزه داشت. پاکت طهران در اینجا رسید. از خواندن کاغذها و ناتمامی کارهای خود و اغتشاش



طرح بنیانگذاری شهر بطرز بوردک

عملها اوقاتم تلخ شد فرستادم بارها که به سمت همدان حرکت می کردند، نروند. عازم تهران باشد. شب به صحبت گذشت.

#### چهارشنبه بیست و یکم شعبان و پانزدهم ژون:

صبح از دلتنگی در باغ گردش کردم، تلگراف از عزیمت خود به تهران و همدان کردم. عصر با نواب والا ملک آرا خدا حافظی<sup>۵۸</sup> کرده، در ساعت پنج از دروازه راه چمان بیرون شده از امیرزاده و اعیان عذر خواسته وداع گفته کالسکه به تندی حرکت کرد. نصب شب هوا سرد بود. مهتاب، آخر شب روشن کرد. در هیچ جای توقف نکردم.

#### پنجشنبه بیست و دوم شعبان و شانزدهم ژون:

شش درجه سرطان در ساعت نه به دروازه غربی تهران و بیست دقیقه بعد به خانه رسیدم. آفتاب گرم بود هوای تهران گرم است. موکب همایون اعلیحضرت شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداه در ششم این ماه تشریف فرمای خراسان شده است. کسی در تهران نیست. در این حالت متحیر سه روز بود مرض رو آورده، ناخوش شدم. و تا امروز در تهران و شمیران هر طور بود بسر رفت. امید تفصیل پروردگار است که همراه ذات مقدس مبارک همایون شاهنشاهی قرین شادکامی و تاروزگار است پایدار نماید. سنه قوی ثیل ۲۱ درجه سنبله ۱۱ ذیقعد ۱۳۰۰ هجری ۳ سپتامبر ۱۸۸۳ عیسوی روسی در تجریش شهیران ۵۲ روز مدت سفر است.

## سفرنامه نواحی شمال ایران

مالکونوف

ترجمه پطرس



بترکان مریدان گاهی بذات فی کون متقی آن کوشند ترا که نبرد یا نه سعادت با آنها  
بسلف کنند چه هر ساله و چه هر چند ساله را پیش نشانند و هیچ وقت در در محض کتف نمیایند  
— لب باند راه تجارت لیسر شود و این در فرستادند و یک از در راه با با بر بند بر کرد  
نمانند اما ملا ترا که عا شورا را اذن تجارت دهند مگر همه زمین را گرفته اند —  
بهر از در راه تبر از ایران من زمانه بزجر و کاه بر آمدت آنها را بخت خوردند  
سگوند زبان آمان را کفوی در کفم چپال را آمان نوجوان بار در راه با بر کرد  
— با کجه گزن استوار بر در راه در عا لورا راه لیا در این است لیسر خود با کجه  
حکایت ز کشته که بگوید که در از کجه کیه پاینده در وقت حرکت خوانند ۱۲۷۱ هجری قمری  
لازم است در راه جز خرد گشتی که کجه در این در دست برشته تا نه کم ضرر در بر مینمانند

تصویر صفحه آخر سفرنامه نواحی شمالی ایران

پادداشت مترجم

به نام یزدان

در عهد دولت ابد مدت، جاوید عدت، شهریار عادل، سلطان  
دریادل، پادشاه پادشاهان، بنده خدیو خدیوان، پرستنده حامی اسلام و  
ایمان، دافع کفر و طغیان، دارای گردون جاه، گردون فر، خداوند  
دادبخش دادگستر، داور ظلم زدای عدل فزای، فرمان ده فرمانروای،  
عمدة السلاطین و الخواقین، ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران،  
صانها لله عن الحدیث السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان  
ناصر الدین شاه قاجار لازال للعدل ناسطا و للظلم کاسطا و للبلاد حارسا  
و للعباد سائسا حسب الحکم وزیر پاک کردار، بی نظیر دستور راست  
گفتار، کامل التدبیر ارسطاطالیس<sup>۱</sup> فرهنگ، فلاطون عزم، بزرگ مهر،  
حرم دارای رای رزین، صاحب آرای متین، افتخار ارباب قلم، دانای  
پولتیک اعظم، میرزا سعیدخان<sup>۲</sup> وزیر کل مهام خارجه ایران دام اقباله  
وزید اجاله، من میرزا پطرس مترجم دولتی، خانه زاد قدیمی، جان نثار  
صمیمی، ترجمه این برگزیده نامه و ستوده تاریخ روزبه که در زبان  
روسی سیاح دانا، مهندس بینا ملکونوف اجزاء دفترخانه ژگرافی<sup>۳</sup>  
ایمپراطوری که در چگونگی نواحی شمال ایران و اطراف سواحل  
دریای خزر در روزگار سیاحت خود که در ۱۸۶۰ عیسوی مطابق

۱- متن: ارسطالیس.  
۲- میرزا سعیدخان مؤتمن الملك دومین وزیر امور خارجه در زمان فتحعلی  
شاه. وزیر اول نشاط اصفهانی بود.  
۳- ژگرافی = جغرافیا.

۱۲۷۷ هجری نوشته بود، پرداخت و بر ذمه چاکرانه خود لازم دانست که بپایهٔ تاب و توان کوشش و سعی نماید که سهو و اشتباه و لغزش و خطائی در ترجمه راه نیابد. هم بدانسان که مؤلف مزبور نوشته، املاءاً و انشاءاً صحیح یا غیر صحیح مشهور یا غیر مشهور نوشته آید و مقدمه آنرا که اوراقی چند بود ملخص و مختصر نمود. چه، سودی به حالت بینندگان نمی‌بخشود.

الحق گردآورنده نامه در سیاحت خویش رنجی بسیار برده و در کتابت خود زحمتی بی‌شمار کشیده تا به اکنون تاریخی به این جامعیت و سیاحت‌نامه [ای] به این افادت کمتر نگاشته کلك سیاحان و مورخین گردیده. امید است که سود برندگان و بهره‌یابندگان این نامه فرخنده از زحمات من بنده نیز غفلت نورزیده، چشم انصاف نبوشند و بجستن معایب عبارات و الفاظ آن نکوشند. منظور نظر هر يك یافتن علم و عمل از آن باشد نه جستن خطا و زلل<sup>۴</sup> واللہ الموفق والمعین.

### ملخص مقدمه کتاب

مؤلف گوید در ۱۸۶۰ در ماه سپتمبر بنا به دعوت دفترخانهٔ جغرافیائی اکادیمک براندر وارد تفلیس شده و از آنجا مأمور سیاحت صفحات شمالی ایران گردید. کروزن اشترن رئیس دفترخانه جانشین<sup>۵</sup> قفقازیه، مرا نیز از جانب دفترخانه جانشین مأمور کرد. در ۲۴ ماه سپتمبر روانه شده، پس از چهار روز وارد بادکوبه شده، در اوکتابمیر<sup>۶</sup> با کشتی بخاری از بادکوبه روانه شده، انزلی و کناره‌گر را دیده، در خلیج استرآباد به آشوراده آمدیم و آنجا امر براین مقرر شد که از شهر اشرف آغاز سیاحت نمائیم و دو ماه زیادت‌تر سفر خود را طول ندهیم و روانه شهر اشرف شدیم و آنجا را نیک سیاحت نموده، به عمارت چهل‌ستون<sup>۷</sup> شاه‌عباس فرود آمدیم. در ۱۵ اوکتابر به ساری رفته آنجا را نیز گردش کردیم و وقت ظهر در هنگام انبوهی مردم در مسجد جامع رفته، آنجا را تماشا نمودیم.

۱۷ ماه صبح بیرون آمده، به بارفروش رسیدیم و در ۲۵ اوکتبر روانه آمل شدیم آنجا را به دستیاری محتسب آنجا، اسدالله، تماشا [ی] همهٔ اماکن آنجا نموده، الحق مردم آنجا بسیار مهربان بودند و از هیچ چیز مضایقه دربار<sup>۸</sup> ما نکرندید، بلکه ما را غریب نمی‌شهردندی.

۵- جمله ظاهرآ مغشوش است. کلمهٔ جانشین به نظر زاید است.

۶- کلمه به صورت اوکتبر نیز آمده است.

۷- متن: چل‌ستون.

۸- متن درست خوانده نشد، قیاساً تصحیح شد.

پس از آمل به ساری برگشته و در ۱۵ ماه دسامبر وارد مشهد شدیم در گمرکخانه فرود آمده آنجا را نیز سیاحت نموده شبانگاه از آنجا به جانب انزلی بازیم گردیدیم. در ۱۷ [ماه] به بندر انزلی رسیدیم، باطراذه<sup>۸</sup> به پیره بازار شدیم و عصر گاهان به رشت وارد گردیده، در خانه دزیک عامل کمپانی فرود آمدیم و به خدمت شاهزاده اردشیر میرزا<sup>۹</sup> رسیدیم و نیک پذیرائی نمود. اطراف رشت را نیک سیاحت نموده، به انزلی برگشته، سیر مرداب و قلعه انزلی را نموده، در ۱۷ [ماه] از انزلی روانه شده، بامداد ۱۹ [ماه] به بادکوبه رسیدیم. در این سفر بسیار به ما خوش گذشت و ایرانیان از هیچ اطلاعی مضایقه نکردند.

از شهر اشرف آغاز نوشتن و گردآوردن استحضارات و اطلاعات و مشاهدات خود کردم تا انزلی. ایرانیان از آن سوءظنی که به فرنگیان دارند بسیار از روی محرم و احتیاط جواب ما می گفتند. کسانی که استفساری از ایشان می نمودیم اطلاعی از جغرافیا چون نداشتند و تواریخ نمی دانستند بدان گونه که شاید و باید از عهده ادای مطلب بر نمی آمدند نامهای دیهات و بلوک را بسیار کوشش کردم که مطابق لغات و موافق تلفظات آنان بنویسم. بنابراین آنچه به لغت روسی نوشتن ممکن نبود، به املا و خط ایشان نوشتم. برای تعیین بلوک اگرچه پژوهش بسیار کردم ولی نتیجه این شد که به جایی رسانیدیم که نه به غلط آن<sup>۱۰</sup> اعتمادی و نه به صحت آن<sup>۱۱</sup> اعتقادی توان کرده. اگر احیانا سهوی رفته باشد توان گفت از نایبائی و بی بصیرتی خود آن اهالی است، نه از قصور و فتور من. چنانچه در مازندران گفتند که از اول حد بندی تا بارفروش<sup>۸</sup> فرسخ است و بسیار اختلاف داشت. همچنین نتوانستم دانستن که بلوک مختص مناطقی به اعمال تکابن یا مازندران یا گیلان است. و

بلوک لشت نشاء که در تواریخ گیلان زیاده از آن یادرفته وابسته کجاست.

تحقیق درست درین بابها بسته بود برآنکه دفاتر دیوانیان آنجا را ملاحظه نمائیم و این خود ممکن نبود. مرا چندان اعتبار و اعتنائی به تواریخ ایرانیان نبود، دقتی درین باب نکردم. چه، از بس اختلاف روایات آنها، کوشش را سودمند ندیدم. و محل اعتماد را شایسته ندانستم.

بیشتر کوشش من درباب تحقیق دو ولایت مازندران و گیلان بود و سیاحتنامه [ای] که در ۱۸۵۸ عیسوی در سفر شاهرود و استرآباد نوشته بودم به او منضم کرده، به پترزبورغ به آکادیمیة ایمپراطوری فرستادم. بارن درن<sup>۱۲</sup> نوشته بود که مرا کتب و رسایلی است که ترا بکار آید، چون بدانجا رسیدم، داد، و الحاق به کار من آمد. و بدانمایه که از آنان سود بردم، از سیاحتنامه های فرنگیان که امیدهای کالی به آنها داشتم، نبردم.

همگی سیاحان و جهان گردان اگرچه سالک یک مسلک اند و راهرو یک راه، ولی بیشتر گفتگوی ایشان درباره وقایعی است که خود آنان از آنها متأثر گردیده اند. هیچ یک را منظور اصلی تحقیق کیفیات ممالک چنانچه شاید و باید نبوده است، اگرچه استحضار درستی هم داده باشند، درین زمان به کار نیاید.

درباب تحقیقات اطراف شمالی ایران ما را استحضاری وافی است، ولی اگر بخواهیم بنویسیم، مفصل است و مطول. از اطلاعاتی که از تاریخ طبرستان تا زمان سلاطین صفویه به این کتاب ملحق کرده ام، توان دانست که این امر تا بچه پایه دشوار است. این است ۱۲- بارن درن یکی از آکادمیسین های روسیه بود که در دانشکده پترزبورگ کار می کرد.

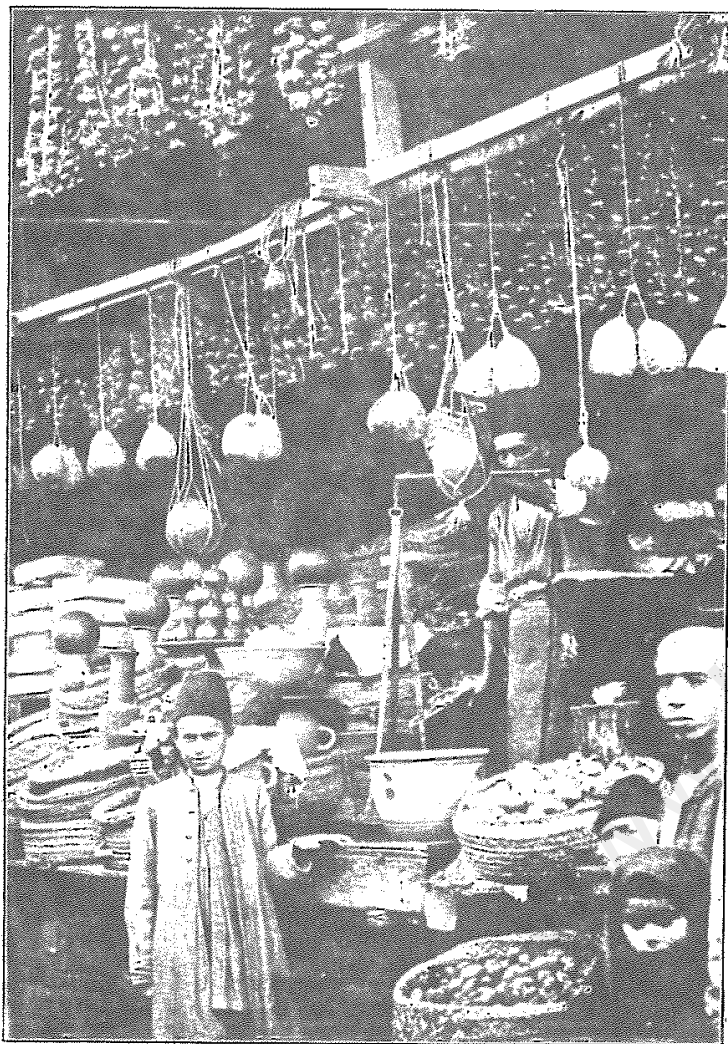
درباره خاورشناسی مطالعات وسیعی از سال ۱۸۱۸ در پترزبورگ شروع شد. محققان زیادی در این مؤسسه فرهنگی کار می کردند. غیر از بارن درن دیگر آکادمیسین های این مؤسسه عبارت بود از: ا. ای. سنکوفسکی؛ میرزا کاظم بک؛ ای. ن، بریوزن؛ ک، گ ژاله مان؛ و... برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: مطالعات درباره ایران، مجله پیام نوین، بهمن ۱۳۴۰ به قلم بانون. آ. کوزنتسوا و بانول. م. کولاگینا.

۸- کشتی تندرو.

۹- اردشیر میرزا پسر نهم عباس میرزا نایب السلطنه.

۱۰ و ۱۱- متن اول.





يك مغازه در شمال

اسامی پاره کتبی که بسیار به کار من آمدند: سیاحت‌نامه بارون درن، تاریخ طبرستان محمدبن اسفندیار، تاریخ گیلان و طبرستان ظهیرالدین، تاریخ شمس‌الدین دمشقی، تاریخ مخفف بن لوط، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی، نزهت‌نامه علائی، تاریخ سیوطی، احسن‌التقسیم فی معرفه‌الاقالیم، اشکال‌البلاد ابوزیدبلخی، کتاب البلدان بلاذری، تاریخ سلطان محمود غزنوی، شاهنامه، ابن‌اثیر، حمزه اصفهانی، محمد فیلی، عبدالرشید یاقوتی، عتبی، عین‌الذهب مسعودی، مأثر سلطانیه عبدالرزاق و غیره. و کتب به زبان فرانسه و نهما<sup>۱۳</sup> و ایتالیا و روسی. اگرچه کتب دیگر نیز یافت می‌شد، ولی این کتب مقصود را کافی بود.

درباب اماکن قدیمه و ولایات مرا عادت آن نبود که چنانچه بوده، بیان نمایم و حاصل و مالیات هرجائی را نسخه صحیح داشتیم که از پرسیدن از اهالی بی‌بصیرت مستغنی بودم.

درباب گیلان زیاد اهمیت نمودم. خصوصاً درباب حاصل‌ابریشم آن. چنانچه ریتر و خودسک بلدران برك نوشته بودند. برای تکمیل عمل، نقشه نیز به آخر کتاب ملحق نمودم از نقشه موسیو ریس‌استعداد جستم<sup>۱۴</sup>. اگرچه نمی‌توانم گفت که نقشه من بی‌غلط است ولی به جهت فراهم بودن اسباب والات آن از ادوات مهندسی و نجوم توانم گفت که از سایر نقشه‌ها بهتر است و جامع‌تر.

بالجمله التفات و عنایات نواب‌والا جانشین قفقازیه بیشتر مشوق و مرغب من گردید. درباب فراهم آوردن این نامه و گرد کردن استحضارات و مشاهدات من و با این زحمات و مشقات بسیارشادمان هستم و دوست دارم که ازین نسخه سودی به اهالی روسیه و قفقاز رسد تا در نزد طلاب و محصلین آکادیمیه ایمپراطوریه مفتخر و سرافراز گردم و چه بسیار اظهار امتنان می‌نمایم از کروزن‌اشترن که سبب تالیف کتاب او شد.

۱۳- نهما = اتریش.

۱۴- نسخه‌ای که ما آنرا متن قرار داده‌ایم، فاقد نقشه یادشده می‌باشد.